



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت دوم: مقصود از سهام برخی عناوین - مقام دوم: سهم اصناف ثلاثه - اشکال بر مشهور

مصادف با: ۲۴ رجب ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۸۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مورد نظر مشهور مبنی بر اینکه اصناف ثلاثه که در آیه ذکر شده، اختصاص به سادات و بنی هاشم دارد، ضمن اینکه استدلال مشهور ذکر شد، اشکالاتی نسبت به این دلیل مطرح گردید. چهار اشکال در جلسه گذشته مورد اشاره قرار گرفت. عرض شد این اشکالات بعضاً قابل پاسخ هست؛ این شاء الله در جمع بندی نهایی و بعد از بیان اشکال پنجم، به برخی از آن‌ها خواهیم پرداخت.

اشکال پنجم (روایات معارض)

اشکال پنجم، وجود روایات معارض با روایاتی است که مشهور ذکر کرده‌اند. عرض شد مشهور با استناد به روایاتی معتقدند آیه از ظاهر خودش که دلالت بر عموم و اطلاق می‌کند، منصرف می‌شود به یک طایفه خاص؛ یعنی مساکین و یتام و ابناء السبیل از بنی هاشم، مقصود آیه هستند. یعنی ظهور آیه در عموم را قبول دارند اما معتقدند به واسطه قرائنی از جمله روایات، این عموم مختص می‌شود به خصوص بنی هاشم و سادات.

پس اشکال پنجم در برابر روایاتی است که مشهور ذکر کرده‌اند. طبق آن روایات، نیمی از خمس به سه صنف از بنی هاشم داده می‌شود؛ اما روایاتی داریم که ظاهر آن‌ها مثل ظاهر آیه، مطلق است. حتی برخی از این روایات صریح در عمومیت نسبت به همه یتام و مساکین و ابناء السبیل هستند.

روایت اول: «عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ مَالِكِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ. فَقَالَ (ع): أَمَّا خُمُسُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». زکریا نقل می‌کند که وقتی از امام صادق (ع) درباره آیه خمس سؤال شد، فرمود: خمس خداوند و تبارک و تعالی، یعنی آن مقداری که سهم خداست، متعلق به رسول خداست و او آن را در راه خدا قرار می‌دهد و مصرف می‌کند. «وَ أَمَّا خُمُسُ الرَّسُولِ فَلِأَقْرَبِهِ». اما خمسی که در آیه برای رسول خدا ثابت شده، متعلق به اقارب رسول خداست. «وَ خُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ». اما خمس ذوی القربی، پس آن‌ها اقرباء رسول خدا هستند؛ یعنی هم خمس رسول خدا و هم خمس ذوی القربی به اقرباء داده می‌شود. [البته در بعضی از نسخه‌ها کلمه «وَحَدَّهَا» دارد] «وَ الْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ» منظور از یتامی یتیمان اهل بیت می‌باشد [فَجَعَلَ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَسْهُمًا فِيهِمْ]، پس این چهار سهم در اقرباء رسول خدا قرار داده شده

است. «وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا تَحِلُّ لَنَا فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»، اما سهم مساکین و ابن السبیل به خودشان داده می‌شود و نمی‌توانیم از سهم آن‌ها استفاده کنیم؛ چون ما صدقه نمی‌خوریم و برای ما صدقه حلال نیست.

ما فعلاً با سهم سه صنف مورد بحث کار داریم. طبق این روایت، سهم یتیمی به یتیمان از اهل بیت داده می‌شود؛ اما در مورد مسکین و ابن السبیل به صراحت بیان شده که سهم این دو متعلق به خودشان است. یعنی نفی شده اینکه مسکین و ابن السبیل از بنی هاشم مورد نظر باشد. درست است که این روایت در مورد هر سه صنف نیست، اما حداقل در مورد دو صنف از سه صنف مذکور، به صراحت عمومیت نسبت به همه مساکین و ابناء السبیل و بلکه نفی کرده که به مساکین و ابناء السبیل از بنی هاشم داده شود.

تعارض این روایت حداقل در مورد دو صنف از سه صنف مذکور، با روایاتی که مورد استناد مشهور قرار گرفته، کاملاً واضح و روشن است.

روایت دوم: صحیحه ربی عن ابی عبدالله (ع) است. این صحیحه را مکرراً به مناسبت‌های مختلف نقل کردیم. امام صادق (ع) می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا آتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يُقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمُسَهُ»، وقتی غنائم جنگی را خدمت رسول خدا (ص) می‌آوردند، غنائم خاص و برگزیده متعلق به خود رسول خدا بود و آن را اخذ می‌کرد. بعد مابقی را به پنج قسمت تقسیم می‌فرمود. «ثُمَّ يُقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ»، سپس چهار پنجم آن غنائم را بین مجاهدین و مقاتلین تقسیم می‌کرد و یک پنجم را اخذ می‌کرد. «ثُمَّ قَسَمَ الْخُمُسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ»، بعد آن یک پنجمی را که می‌گرفت، باز به پنج قسمت تقسیم می‌کرد. «يَأْخُذُ خُمُسَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَفْسِهِ»، یک پنجم آن را برای خودش می‌گرفت به عنوان اینکه سهم خداست. «ثُمَّ يُقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ أَخْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ يُعْطَى كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ حَقًّا وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ أَخَذَ كَمَا أَخَذَ الرَّسُولُ (ص)»^۱. آن چهار پنجم باقی مانده را بین ذوی القربى، یتیمان، مساکین و در راه ماندگان تقسیم می‌کرد و حق آن‌ها را به خودشان عطا می‌کرد. امام (ع) نیز همانند رسول خدا همین کار می‌کند؛ یعنی همان اختیاری که رسول خدا داشت، امام (ع) نیز این اختیار را دارد.

بر طبق این روایت، پیامبر گرامی اسلام (ص) سه قسمت از خمس غنیمت را به یتیمی و مساکین و ابناء السبیل از غیر ذی القربى می‌داد. چون سهم این سه را در قبال سهم ذی القربى بیان کرده است. اگر مقصود از یتیم و مسکین و ابن السبیل، خصوص سادات و اقرباء بودند، دیگر معنا نداشت که رسول خدا سهم آن‌ها را مستقل از سهم ذی القربى بیان کند. اینکه در روایت آمده به ذی القربى و یتیمی و مساکین و در راه ماندگان می‌داد تا حق هر یک را ادا کند، حاکی از این است که ذی القربى مستقلاً یک حقی دارند و یتیم و مسکین و ابن السبیل نیز هر کدام حق جداگانه‌ای دارند. این نشان می‌دهد حق این سه صنف، متفاوت از حق ذی القربى است و این سه صنف مطلق فقرا و ایتام و ابناء السبیل را در بر می‌گیرد.

۱. تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۵، ح ۳۶۰؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۰۹، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۱.

۲. تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۸، ح ۳۶۵؛ همین روایت را شیخ طوسی در استبصار باسناده عن الحسين بن سعيد نیز نقل کرده، استبصار، ج ۲، ص ۵۶، ح ۱۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۱۰، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۳.

به علاوه اگر آن نکته‌ای که در اشکال اول هم بیان کردیم، را در نظر بگیریم، مشکل مضاعف می‌شود چون در آن زمان شاید این سه صنف هنوز مصداقی از بنی هاشم پیدا نکرده بودند. پس مشخصاً وقتی بحث از جعل این حکم است و کاری که رسول خدا می‌کردند، این حاکی از آن است که مسکین و یتیم و ابن السبیل از سادات منظور نیستند. پس دلالت این روایت روشن است و سند آن هم خوب است.

روایت سوم: روایتی است که در جلسه قبل از امام صادق(ع) نقل شد که در تحف العقول وارد شده است. امام صادق(ع) در یک رساله‌ای در مورد غنائم جنگ بدر این چنین فرموده: «فَخَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْغَنِيمَةَ الَّتِي قَبِضَ بِخَمْسَةِ أَسْهُمٍ»، رسول خدا غنیمتی که در جنگ بدر اخذ شد را به پنج سهم تقسیم کرد. «فَقَبِضَ سَهْمَ اللَّهِ لِنَفْسِهِ يُحْيِي بِهِ ذِكْرَهُ»، سهم خدا را برای خودش گرفت تا به واسطه این سهم، ذکر خدا را احیاء کند. «وَيُورَثُ بَعْدَهُ»، و بعد از آن به ارث گذاشته شود. «وَسَهْمًا لِقَرَابَتِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَنْفَذَ سَهْمًا لِأَيْتَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ وَ سَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي غَيْرِ تِجَارَةٍ»^۱.

طبق این روایت، پیامبر گرامی اسلام(ص) سهم هر یک از این اصناف سه‌گانه را جداگانه پرداخته است. در روایت دارد یک سهمی برای ایتام مسلمان، یعنی ایتام به مسلمان اضافه شده است و نه ایتام اهل بیت و ذوی القربی؛ مسکین از مسلمان و ابن السبیل از مسلمان. از این هم عمومیت استفاده می‌شود؛ یعنی همان معنایی که آیه بر آن دلالت می‌کند. لذا این روایت نیز معارض با روایاتی است که این سه صنف را خصوص بنی هاشم و سادات اختصاص داده‌اند.

روایت چهارم: صحیح‌ه محمد بن مسلم است که قبلاً این روایت را خوانده‌ایم. محصل روایت این بود که غنیمت و فیه بمنزله واحده. در این روایت آمده که منظور از یتیم و مسکین، فقرای از عموم مردم هستند. علت آن هم این است که در مورد این‌ها تعبیر شده: «أَنَّهُمْ شُرَكَاءُ مَعَ النَّاسِ فِي الْبَاقِي»، یعنی یتیم و مسکین، شریک مردم در باقی مانده از آن‌ها هستند. اگر در آیه فیه که این عناوین به صراحت در آن آمده، این را پذیرفتیم، در مورد غنیمت و چیزهایی که متعلق خمس است، نیز این تقسیم وجود دارد. چون گفتیم بین آیه خمس و آیه غنیمت، از چند جهت مماثلت وجود دارد. این مماثلت اقتضا می‌کند همان طور که فیه به امام داده می‌شود تا او بین این اصناف تقسیم کند، در مورد خمس نیز همین طور است و لذا دیگر وجهی برای اختصاص به سادات و بنی هاشم باقی نمی‌ماند.

علی‌ای حال این چهار روایت و برخی روایات دیگر، معارض هستند با روایاتی که مشهور مستنداً إليها، آیه را از ظاهرش به سوی خصوص یتیم و مسکین و ابن السبیل از بنی هاشم برگرداندند. بالاخره ما هستیم و دو دسته روایات؛ یک دسته از روایات اقتضا می‌کند که مسکین و ابناء السبیل و ایتام، همه مردم اعم از سید و غیر سید مورد نظر است. یعنی یتیم و مسکین و ابن السبیل من المسلمین. اما یک دسته روایات می‌گوید نیمی از خمس [سه سهم از شش سهم] باید بین یتیم و مسکین و ابن السبیل از سادات تقسیم شود.

پاسخ اول به اشکال پنجم

^۱. مستدرک، ج ۱، باب ۵ از ابواب الانفال.

این جا یک راه این است که به این دو دسته روایات، نگاه حمل مطلق بر مقید داشته باشیم. چه بسا مشهور که قائل به اختصاص شده‌اند، این روایات را هم دیده‌اند اما کأنّ از دید آن‌ها یک دسته از روایات مطلق بوده و یک دسته مقید بوده‌اند؛ و روایات مطلق را بر روایات مقید حمل کرده‌اند و نتیجه آن تقیید اصناف ثلاثه به کسانی شده است که صدقه بر آن‌ها حرام است [یعنی سادات و بنی هاشم]. همان طور که در مواردی وقتی یک دلیل مطلق داریم و دلیل دیگر مقید است، دلیل مطلق را به واسطه دلیل مقید، قید می‌زنیم و می‌گوییم این مطلق، منظورش همان مقید است. این جا هم همین کار را می‌کنیم. وقتی ما راه چاره داریم که دلیل مطلق را حمل بر مقید کنیم، نتیجه این حمل، این می‌شود که آن روایاتی که دالّ بر اعطاء نیمی از خمس به مطلق یتیم و مسکین و ابن السبیل هستند، مقصودشان مطلق نیست بلکه یتیم و مسکین و ابن السبیل از بنی هاشم منظور است.

بررسی پاسخ اول

ولی مستشکل در برابر این دفاع از مشهور ادعا می‌کند این جا نمی‌توانیم روایات مطلق را بر روایات مقید حمل کنیم. چون: اولاً: در موارد حمل مطلق بر مقید، حتماً باید دلیل مطلق و مقید، یکی نفی و یکی اثبات باشد. همان طور که در اصول خوانده‌اید اگر یک دلیلی گفت «فی الغنم زکاة» و در دلیل دیگر گفته شد «فی الغنم السائمة زکاة»، نمی‌توانیم بگوییم که یکی مطلق و یکی مقید است. چون یکی از شرایط حمل مطلق بر مقید، این است که لسان یکی نفی و لسان دیگری اثبات باشد؛ در حالی که این جا چنین نیست. این جا گویا یک دسته از روایات می‌گوید «نصف الخمس متعلق به هذه الثلاثة: بالایتام، بالمساکین و ابناء السبیل» و یک دسته دیگر از روایات گویا این را می‌گوید: «نصف الخمس متعلق بالیتیم و المسکین و ابن السبیل من بنی هاشم» [روایات نقل به مضمون هستند]. بنابراین چون لسان هر دو، لسان مثبت است. لذا این جا اصلاً جای حمل مطلق بر مقید نیست.

ثانیاً: در صورتی می‌توانیم دلیل مطلق را حمل بر مقید کنیم که دلیل مطلق ظهور در عموم داشته باشد و دلیل مقید نیز ظهور داشته باشد؛ یعنی هر دو ظاهر باشند. منتهی چون از نظر عرف دلیل مقید قرینیت برای دلیل مطلق دارد، کأنّ یک ظهور قوی‌تری پیدا می‌کند. پس هر دو ظهور دارند، منتهی ظهور دلیل مقید از ظهور دلیل مطلق، اقوی است. به هر حال هم در عام و هم در خاص، هم در مطلق و هم در مقید، تنها در صورتی می‌توانیم عام را حمل بر خاص کنیم یا مطلق را حمل بر مقید کنیم که هر دو دلیل عام و مطلق، ظهور در عمومیت و اطلاق داشته باشند. اما اگر فرض کنیم دلیل مطلق یا دلیل عام در عمومیت و اطلاق، نص و صریح باشد، در این جا نمی‌توانیم از قانون حمل مطلق بر مقید استفاده کنیم. اگر یک دلیلی صراحتاً عموم را بیان کند، یعنی احتمال تقیید داده نمی‌شود، این جا اگر بعداً دلیلی بیاید که قیدی در آن ذکر شده باشد، نمی‌توانیم این دلیل مطلق را حمل بر آن مقید کنیم.

بنابراین چون در این جا برخی از این روایات صراحت در اطلاق دارد و به صراحت عمومیت نسبت به همه ایتام و مساکین را می‌گوید و حتی نفی می‌کند اینکه سادات از ایتام و مساکین و ابناء السبیل در این خمس سهمی داشته باشند، لذا قانون حمل مطلق بر مقید جاری نمی‌شود.

اجمالاً اشکال پنجم به روایات این است که در این جا روایاتی داریم که معارض با روایات دال بر تقید هستند یک پاسخ از این اشکال که جریان قانون حمل مطلق بر مقید بود ذکر شد و معلوم شد این قانون در این جا قابل پیاده شدن نیست. باید ببینیم راه دیگری هست یا نه؟

کسی که خیر دیگران را نخواهد راه خیر به سوی خود او هم بسته می‌شود

به مناسبت شهادت امام موسی بن جعفر (ع) روایتی از این حضرت می‌خوانیم که إن شاء الله این سخنان چراغ راه ما و چراغ زندگی ما باشد و از این نصایح و توصیه‌ها بهره ببریم.

امام کاظم (ع) می‌فرماید: «قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهُوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ». اعمال و کارهای شخص عاقل مقبول است و اجر مضاعف و چند برابری دارد، هر چند قلیل باشد. اما کسی که نادان و جاهل است و اهل هوی و هوس رانی است، هر چند عمل او کثیر باشد و هر چند کار و خدمت و عبادت کند، عمل او پذیرفته نمی‌شود. این یک معیاری برای سنجش عیار اعمال ماست. این دنیا، دار عمل است. آنچه نزد خداوند تبارک و تعالی ارزش دارد، عمل است، اما نه هر عملی! ممکن است به زعم خودمان خیلی کارها انجام دهیم. مثلاً پیش خودمان گمان می‌کنیم اشتغال به فعالیت‌های علمی داریم؛ به دیگران خدمت می‌کنیم؛ اهل عبادت هستیم؛ پس عمر و وقت و زندگی ما صرف کار خیر می‌شود، هم برای خودمان و هم برای دیگران. این ارزشمند است و مقتضی را برای کمال و سعادت ما فراهم می‌کند ولی کافی نیست.

آنچه در ترازوی الهی به عمل سنگینی می‌دهد و عمل را دارای ارزش می‌کند، عملی است که آمیخته با عقل باشد. عمل عاری از عقل، عملی که با هوی و هوس همراه باشد، عملی که همراه با جهل باشد، از دید خداوند تبارک و تعالی مردود است. بسیاری از ما به این اکسیر توجه نمی‌کنیم؛ بیشتر به صورت عمل توجه داریم تا به محتوا و عمق عمل. عمل فی نفسه ارزش ذاتی ندارد؛ آن چیزی که به عمل رنگ مقبولیت می‌دهد و کمال و سعادت را به دنبال خواهد داشت، عملی است که با عقل همراه باشد.

منظور از عقل، عقل دنیایی و محاسبه‌گر و چرتکه انداز نیست؛ این عقل در مقابل جهل است؛ همان عقلی که انسان را از عجب، کبر، غرور، کینه، حسد و امثال اینها دور می‌کند. حدیث جنود عقل و جهل را مطالعه بفرمایید که چه خصلت‌ها و صفاتی در انسان، جنود عقل هستند و چه صفاتی جنود جهل. عملی که جنود عقل همراه آن باشند، این عمل مقبول مضاعف است. عملی که جنود جهل همراه آن باشند مردود است. یعنی انسان ممکن است به دیگران خدمت کند یا عبادت کند؛ ولی عملش مردود باشد چون جاهل است و یا اهل هوی و هوس. نگوئید که اهل هوی عبادت نمی‌کنند! اتفاقاً شیطان در صدد چیره شدن بر اهل عبادت است؛ هوی و هوس آن‌ها تفاوت دارد. اهل عبادت، مشروب نمی‌خورند و سعی می‌کنند نافرمانی خدا نکنند اما ممکن است درون یک عابد مملو از کینه و حسد و بدخواهی و سوء ظن و امثال این‌ها باشد. اینکه کسی خیر دیگران را نخواهد؛ اگر انسان خیر دیگران را بخواد ولو خود او متوجه نشود، این باعث می‌شود که خداوند تعالی برکاتش را بر انسان نازل کند، یعنی چندین برابر آن خیر را به انسان بدهد. ما نباید همیشه خیرخواهی هایمان را به

^۱. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۴.

رخ یکدیگر بکشیم؛ اگر غیر از این باشد، این خیرخواهی را نکنیم. خداوند هم راه آن خیر را به روی ما می‌بندد. گاهی یک کسی از ما سؤال می‌کند که فلانی چطور است؟ می‌بینیم توضیح ما ممکن است به رشد و ارتقاء او کمک کند، به گونه‌ای حرف می‌زنیم کأن آن طرف را منصرف کنیم. درست است که آن شخص نیست و متوجه نمی‌شود، اما خداوند که می‌بیند. اگر خداوند ببیند که ما خیرخواه نیستیم، راه خیر را به سوی ما می‌بندد. ولی اگر کسی اهل خیرخواهی باشد، برای رفیقش خیرخواهی کند حتی اگر او متوجه نشود، این صفت ارزشمند است و خداوند برای صفت ارزش قائل است و چندین برابر این خیر را به او عطا می‌کند.

مراقب باشیم که این آلودگی‌ها، وجود ما را فرا نگیرد؛ به نحوی که عمل ما زیاد باشد اما در آخر کار مردود شویم. این همان «خسر الدنيا و الآخرة» است؛ چنین شخصی خود را از لذت‌های دنیا محروم کرده و در پایان هم چیزی بدست نیاورده است. إن شاء الله خداوند تبارک و تعالی به ما عنایت کند تا بتوانیم راه ائمه را ادامه ببیماییم.

«الحمد لله رب العالمین»